



<http://www.arianafghanistan.com>



۲۰۱۶/۰۲/۰۸

حمید انوری

جنگسالار فیصدی

دوستم پهلوان، پهلوان روز جنگ، پهلوان خون و مرگ و تریاک و تفنگ، پهلوانی که یکشنبه جنرال شد و سترجنرال و خالد بن ولید و مجاهد کبیر و چند چیز دیگر، عاقبت شد معاون اول آنکه میگویند "مغز متفکر دوم جهان" است. "مغز متفکر" اما قرار معلوم بعد از تفکر زیاد نقش پهلوان را آهسته آهسته ضرب در صفر کرد تا از خجالتی انتخاب و فشار دوست و دشمن شانه سبک کرده باشد.

دوستم که نه در دوستی او اعتماد باید کرد و نه دشمنی و هر شام و صبا جبهه تبدیل میکند، پیوسته در حال طرح یک توطئه بوده است و گویا گل او با توطئه خمیر شده است، دیگر توان دیدن در کوه و کمر و دشت و دمن را ندارد. او از سه دهه جنگ و خونریزی و جرم و جنایت و قتل و غارت و گلم جمعی، تاب توان از دست داده است و تلاش دارد فرزندان ناخلف اش را جانشین خود ساخته و از راه ها و طرق گوناگون به اهداف کثیف خود برسد، اهداف ایکه فقط و فقط بر گرد منافع شخصی و فامیلی او می چرخد و بس. درنگی میکنیم بر گزارشی در همین مورد و در حد توان تلاش میکنیم تا خیلی صاف و ساده و رگ و راست و پوست کنده و عریان حقایق تلخ را بیان کرده و مسئولیت ایمانی و وجدانی خود را در حد مقدور ادا کرده باشیم:

جنرال دوستم: با وجود کشمکشها از حکومت کنار نمی روم

کابل (پژواک، ۱۵ دلو ۹۴): جنرال دوستم می گوید با وجود اینکه نقش اساسی در پیروزی محمد اشرف غنی در انتخابات داشته است، به ۱۰ درصد وعده های داده شده نرسیده؛ اما با وصف آن قصد ندارد از حکومت کنار برود.

خدا خیر اشرف غنی را پیش کند. دوستم همانگونه که باعث سقوط و نابودی نجیب گردید، همانگونه هم با ربانی- مسعود و طالبان معامله کرد. او فقط به منافع خود و یک مشت حواریون خود می اندیشد و حتی به قوم شریف ازبک نیز وفادار نیست. او تنها و تنها به حساب فیصدی معامله میکند، نه بر اساس منافع ملی، او یک جنگسالار فیصدی است و این کاملاً قابل فهم است و نباید از او توقع بیش از این داشت. همین فیصدی و فیصدی بازی های او بود که در سرتا سر کشور خون پاک هزاران هزار هموطن ما را ریخت و در هر کوی و برزن از کشته ها پشته ها ساخت. برای او بهترین لقب و عنوان بعد از "گلم جم"، همانا "جنگسالار فیصدی" است.

معاون اول ریاست جمهوری، این موضوع را امروز در سومین نشست مجمع عمومی جوانان حزب جنبش ملی اسلامی افغانستان که در کابل برگزار شده بود، بیان کرد.

قرار معلوم او و تمام "جنبش" او و "جوانان جنبش" او، و همه ملیشه های او قادر نیستند این کار را در فاریاب یا جوزجان انجام دهند، آنان از امنیت شان در آن مناطق واهمه دارند.

وی گفت که کشمکش هایی در حکومت وجود دارد؛ اما شایعه کناره گیری اش درست نیست.

"کشمکش" های دوستان و افراد او همیشه در همه حالت و شرایط، جوی هایی از خون جاری ساخته است، اما او خوب بخاطر دارد که در فردای چنین یک "کشمکش" در زمان حامد کرزی، چگونه یک طیاره B52 بالای قصر او به پرواز درآمد و روز بعد آن، دوستان با گردن خمیده وفاداری خود را به اربابان امریکائی اش اعلام داشت و...

جنرال عبدالرشید دوستان با اشاره به ضرب المثل "آفتاب با دو انگشت پنهان نمی شود"، افزود: "من معاون رئیس جمهور هستم، حرف های خود را دارم؛ اما از حکومت کنار نمی روم. از دولتی که خود ما در تشکیل آن نقش اساسی داشتیم، چگونه کنار بروم."

منظور دوستان از "آفتاب با دو انگشت پنهان نمی شود"، چه میتواند باشد؟!

آفتاب "قهرمان جمهوری دیموکراتیک"؟ آفتاب "در خدمت تجاوزگران روسی" بودن؟ آفتاب "به مردم افغانستان پشت کردن"؟ آفتاب "گلم جم" بودن؟ و یا آفتاب با ربانی- مسعود بودن، با طالبان همکاری کردن، در خدمت ببرک و گلبدین و مجددی و مزاری بودن و یا....، وای چه آفتاب جهان تابی!!!

اما این مقام ارشد گفت: «پیش هر که بروید می گوید رای جنرال دوستان این تیم (اشرف غنی) را برنده ساخت؛ اما ما تا به حال به ۱۰ درصد حقوق خود نرسیدیم؛ اگر ما نان را پیدا کردیم، چای را پیدا نکردیم و اگر برنج را پیدا کردیم روغن را پیدا نکردیم، در مغاره ها خوابیدیم؛ اما صبر کردیم و مایوس نشدیم، جنگ و سیاست به حوصله نیاز دارد.»

میدانیم که پهلوان زنده خوش است و تمام فکر و ذکر او فقط و فقط بدست آوردن امتیازات شخصی و فیصدی طلبی است. او هرگز و هرگز نمی تواند در فکر مُلک و مملکت و مردم باشد، گِل او با خیانت به مملکت و مردم و حفظ منافع شخصی سرشته شده است.

دروغ، شاخ و دم ندارد، اما آنانی که دروغ میگویند لااقل تلاش میکنند که دروغ شان اندکی با راست برابر باشد و از گفتن دروغ شادخدار اجتناب کنند، اما این "اکه فیصدی" دروغ هایش را شاخ های بزرگ است و گویا میخواهد با تمام کالا و عبا و قبا و دریشی و کلاه به چشم مردم در آید.

از بدو کودتای منحوس ثور تا همین دم، یعنی در مدت بیشتر از سی و هفت سال، فکر کنم یگانه فردی که همیشه و در هر شرایط



از بهترین امکانات زندگی برخوردار بوده است، همین دوستان بوده و اینرا همه خوب میدانند. ضرب المثل زیبایی وطنی ما بر حال او کاملاً صادق است که "دنیا را اگر آب برد، مرغابی را تا بند پایش است".

معاون رئیس جمهور با دعوت مخاطبانش به حوصله، وعده سپرد که مشکلات به آهستگی حل می شود. یعنی اینکه توطئه ها باید با حوصله و آهستگی طرح گردند، اما راهی را که دوستم روان است، به ترکستان میرسد و بگفته مشهور، آن زمان های کودتا های هفت و هشت ثور را دیگر گاو خورده است. در ادامه این نشست که با حضور حدود سه هزار تن از اعضای حزب جنبش ملی اسلامی افغانستان از ۲۷ ولایت کشور برگزار شده بود، شرکت کنندگان بار دیگر خواستار ایجاد وزارت جوانان شدند. دوستم در واکنش [عکس العمل] به این درخواست گفت: "من همین حالا هم به گپ خود ایستاد هستم و پیشنهاد کردم که وزرات اطلاعات و فرهنگ، به وزارت امور جوانان تبدیل شود." دوستم با تمام مصارف گزاف و تمام تپ و تلاش های بلاوقفه خود و اعضای جنبش اش، در ظرف بیشتر از یک سال موفق شده است از ۲۷ ولایت کشور فقط ۳ هزار نفر جمع آوری کند، آنهم با درنظر گرفتن مبالغه گزارشگر.

"وزارت امور جوانان" البته پیشنهاد بدی نیست، اما چرا باید وزارت اطلاعات و فرهنگ حذف شود؟ آیا مردم افغانستان به اطلاعات و فرهنگ نیازی ندارند، یا کدام هدف دیگری در عقب آن نهفته است که ما تا هنوز نمی دانیم؟

معاون اول رئیس جمهور با تاکید گفت: "متأسفانه به حیث معاون اول ریاست جمهوری، به بسیاری وعده هایی که (در دوران مبارزات انتخابات ریاست جمهوری) کرده بودیم، نتوانستیم برسیم؛ ما نتوانستیم که شما را در پست های مقرر نماییم و به همین خاطر خود را گوشه می گیریم."

با تأسف عمیق که در افغانستان امروزی، یا در حقیقت پس از کودتای ننگین ثور تا امروز، هدف اصلی سردمداران و مقامات را همیشه و در همه حال، "تقسیم پست ها" تشکیل میدهد و هدف دوستم و دوستی ها هم صرف همین بوده است، یعنی کی ها را باید به کدام مقامات نصب کرد و فیصدی خود را به دست آورد، همین و دیگر هیچ!!! دوستم هم از این قاعده زشت مستثنی نیست!!

دوستم از جوانان خواست که به خاطر مقرر شدن در یک پست، وی را زیر فشار قرار ندهند؛ اما کوشش کنند که از مجراهای سیاسی به کرسی ها دست یابند.

جوانان جنبش او هم درست مانند تاریخ تیر شده های جنبش عمل میکنند، یعنی به دست آوردن چوکی و مقام و پول و رسیدن به همان فیصدی مورد نظر!

موصوف با بیان اینکه همیشه حامی و پشتیبان جوانان بوده و آنان را تشویق به تحصیل نموده است، از جوانان خواست که با سند ماستری نه، بلکه با سند دوکتورا برای کار در نهاد های دولتی آماده شوند.

اگر جوانان جنبش آرزو داشته باشند تا پا جای پای رهبر شان بگذارند، باید قبل از "ماستری" و گویا "دوکتورا"، اول "ملیشه" شوند و "گلم جم"، این کوتاه ترین راه است و دوستم میتواند در زمینه آنانرا رهنمائی کند تا طریق به دست آوردن دوکتورا در ملیشه شدن را فرا گیرند.

جنرال دوستم در ادامه از جوانان خواست تا برای حضور گسترده در انتخابات سال آینده پارلمانی، آمادگی بگیرند و از جوانانی که مستعد نامزدی این انتخابات هستند حمایت کنند.

وی خاطر نشان کرد که دخترش راحله دوستم نیز از جمله نامزدان این انتخابات خواهد بود.

چرا که نه؟

یکی دیگر از مشکلات عدیده جنگسالاران در داخل کشور رقابت و هم چشمی با همدیگر است. وقتی که دختر "سید منصور نادری"، رقیب سرسخت "دوستم"، بنام "زهره فرخنده نادری"، عضو پارلمان است، حال از چند و چون راه یافتن او به ولسی جرگه کشور میگذریم، چرا دختر "دوستم پهلوان" که هم سترجنرال است و هم رهبر "جنبش" و هم معاون اول رئیس جمهور، هم پول دارد و هم سلاح دارد و هم سلاح بردار و جنگجو و جنگ آور و جنگ طلب و...، چرا نباید دختر او، یعنی "راحله دوستم" هم عضو پارلمان باشد. او برای پسران مفت خور خود نیز نقشه هائی دارد و جهت مطرح ساختن آنها و نیز جهت تبلیغات، هر دو پسر مفت خور و لدر خود را لباس کماندوئی به تن کرده، با جلیقه های ضد گلوله تزئین کرده و تفنگ های کماندوئی امریکائی را به دست های شان داده و در عقب جبهه عکس های فراوان یادگاری گرفتند و بعداً دیدیم که "اشرف غنی" جهت دلخوشی "دوستم" نشان های مفت و مجانی را قهرمان گفته به یخن های پسران "دوستم" آویخت و... از سوی دیگر زمانیکه پسران ربانی و قسیم فهیم و عبدالله و قانونی و خلیلی و محقق و...، صاحب جاه و مقام و منصب در داخل و خارج از کشور شوند، چرا فرزندان "دوستم" پس بمانند. آخر گفته اند "سیال که از سیال پس بماند، بینی اش از بریدن است."، هرچند در بیشتر از سه دهه پسین، بینی "دوستم" بار بار بریده شده است و چیزی برای بریدن باقی نمانده است.

معاون رئیس جمهور در بخش دیگری از سخنانش، با اشاره به جنگ و نا امنی در کندز گفت: "من خود را پیش مردم کندز کم احساس می‌کنم، ورنه طالب چیست؟ قوت و نیرویی که در ما است، بدون نیروی بیرونی هم این ولایت را صاف (از وجود طالبان پاک) می‌کنم؛ اما از مردم کندز معذرت می‌خواهم و اینکه چرا نتوانستم شرکت کنم، نمی‌خواهم تبصره کنم؛ این گپ ها برای آینده است."

واقعاً هم که دروغگو حافظه ندارد. "دوستم" فراموش کرده است که همین طالب ها چگونه بار بار او را شکست داده و مجبور به فرار از کشور نموده اند، اما تاریخ حافظه قوی دارد.

جنرال دوستم اما تاکید کرد که اگر در جنگ فاریاب وارد عمل نمی‌شد، رویداد هایی به مراتب بزرگتر در این ولایت رخ می داد.

جنگ های نمایشی فاریاب هیچ دست آوردی در آن زمان برای "دوستم" نداشت و قرار گزارشات متعدد، ملیشه های او چنان به چور و غارت و تجاوز و قتل و کشتار مصروف بودند که فغان مردم عام منطقه از ظلم و جنایت شان به آسمان هفتم رسید و مقامات در کابل مجبور شدند به او دستور دهند که جنگ را قطع کرده و فوراً به کابل برگردد.

وی افزود که در جنگ فاریاب، پسرانش را با خود برد تا نشان بدهد که فرزندان وی از پسران مردم عادی عزیزتر نیستند و حتی با این کار خواسته است ثابت کند رهبری نه در گفتار، بلکه در عمل است.

این همان سناریو است که در بالا به آن اشاره شد و حاصل آن جنگ های نمایشی که پسران دوستم در عقب جبهه با قبله گاه شان مشغول گرفتن عکس های یادگاری بودند.

"دوستم" قبل برآن به طالبان اخطار داده بود که با درپشی و نکتائی به جنگ شان خواهد آمد، اما مجبور شد از ترس لباس عساکر امریکائی را برتن کرده، زره بپوشد و کلاه امریکائی به سر نماید و از داخل زرهپوش قدمی

هم به بیرون نگذارد، الی جهت گرفتن عکس های یادگاری در عقب جبهه. اگر "دوستم" واقعاً پسران نازدانه خود را به خط مقدم جنگ می فرستاد، به یقین که یک درجن گزارشگر و فلم بردار را به جبهه می کشانید تا از آنها فلم گیری نمایند و سر های بریده جنگجویان طالب را به دست های شان می داد. آنکه به دروغ گفتن عادت کرد، هرگز قادر نخواهد بود تا راست بگوید.

